

همگام با مفسر قرآنی

سید مهدی حسینی مجاهد*

چکیده

کاری کنیم ورنه خجالت برآورد روزی که درخت جهان به جهان دگرگشیم نوشته حاضر چکیده‌ای از شانزده جلسه درس و بیانات تفسیری اخلاقی زاهد وارسته و عالم ربانی حضرت آیت الله حاج میرزا جواد آقا تهرانی^(ع) است که در شب‌های شنبه هر هفته در سال‌های ۳۷-۱۳۳۶ ه. شمس در درمانگاه خیریه بینویان ایراد فرمودند و توسط فاضل ارجمند آقای رمضانعلی شاکری ضبط و در اختیار قرار گرفته است. اکنون با توجه به اهمیت مطالب یاد شده و به منظور استفاده قرآن پژوهان و محققان گرامی بر آن شدیم تا آن را بازننگری و با استخراج منابع احادیث و روایات مورد استناد و اجرای برخی اصلاحات به صورت ذیل منتشر سازیم.

کلید واژه‌ها: میرزا جواد آقا تهرانی^(ع)، تفسیر و اخلاق، جلسات درس.

فریضة طلب العلم

محمد بن یعقوب به سندش از علی بن هاشم بن برید از پدرش نقل کرده است که گفت: مردی به سوی علی بن حسین^(ع) آمد و سؤال نمود ایشان را از مسائلی و حضرت جواب فرمودند. مجدداً رجوع کرد تا این که همان مسائل سؤال نماید؟ علی بن الحسین^(ع) فرمودند:

«که نوشته شده است در انجیل: طلب نکنید علم آنچه را عمل نمی کنید [در روایت: علم آنچه را نمی دانید هست] و حال آن که عمل ننموده اید به آنچه دانسته اید. چون علم هرگاه عمل به آن نشود، به صاحب آن زیاد نمی کند مگر کفر را و هم چنین ازدیاد نمی بخشد از خداوند مگر دوری و بُعد را»^۱.

و می فرمایند: «أول العلم معرفة الجبار»^۲.

حضرت امیرالمؤمنین^(ع) درباره معرفت به پروردگار می فرماید: «از خود و نفس خود خدایت را بشناس؛ من عرف نفسه فقد عرف ربّه»^۳.

پروردگار متعال انسان را از آب گندیده، گوشت و خون و رگ و پی ساخته. قادر یکتا که از آب گندیده استخوان و پوست و مو و چشمانی بدین زیبایی و گوش به این شنوائی و قلبی به این گونه دانائی و بالاتر از همه حواس باطنی از قبیل فکر و شعور و ادراک و عقل و سایر حواس دیگر، با آن همه حساسیت و دقت و لطف صنعت فرموده. آن صانع عزیز و حکیمی که در کلیه امعاء و احشاء در همگی ذرات بدن وظیفه معینی، معین فرموده. باید متوجه بود که برای این دستگاه دقیق و لطیف و در عین حال عظیم و حیرت آور، چه لازم است و برای نگهداری و حفظ آن چه باید کرد. ملاحظه فرمائید هرگونه کارخانه و دستگاهی که از خارجه وارد می شود همراه آن دفترچه ای حاوی دستورات، طرز نصب و به کار انداختن آن را - آن هم طبق دستور مهندسی - دستور داده که اگر غیر آن رفتار شود کارخانه و یا آن دستگاه به کار نمی افتد و اگر یکی از آن رفتار نشود دوام نمی یابد و نتیجه ای از آن دستگاه برده نمی شود.

همین گونه خداوند برای این دستگاه وجود و این خلقت حیرت آور خود توسط پیامبران دستوراتی فرستاده که عمل به آن در زیر نظر مهندسینش موجب حفظ و سلامتی این دستگاه است از قبیل نماز و روزه و انفاق و سایر امور واجب که اگر رفتار

نشود نتیجه‌ای از این دستگاه عاید نمی‌شود و در این صورت خلقت عبث می‌گردد. وقتی از نظر علمی برایش ثابت شد که برای این دستگاه همان دستورات انبیاء مفید است، این جا ایمان لازم است - ایمان هم برسه پایه است.

اول: ایمان زبانی مثل اقرار به صانع و نبوت پیامبر^(ص) و ایمان به روز معاد.

دوم: ایمان قلبی؛ یعنی: مراتب باور و یقین.

سوم: عمل به ارکان و آنچه را که خدا به او دستور داده. چون خدا را حکیم شناخته، دیگر چون و چرا ندارد و بانهایت ایمان و عقیده‌ای محکم عمل می‌کند.

بنده چون به این مقام رسید از هرگزندی در دنیا ایمن می‌گردد. هرچه به او برسد عین حکمت می‌داند. مقام تسلیم و رضا را طی می‌کند و به هدف آفرینش پوینده، خود و خدایش راضی و مشمول این آیه مبارکه هستند: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِنَةُ ارْجِعِي

إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (الفجر، ۸۹، ۳۰/ - ۲۷).

روی عن التَّبِيِّ^(ص): «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ در ایام روزگار نسیم‌های رحمتی از جانب او می‌وزد که جز افرادی که خود را در معرض آن قرار می‌دهند بهره‌ای نمی‌برند.»^۴

دواؤك فيك و ما تشعر و داؤك منك و ما تنظر^۵

آیه شریفه: «الْمَ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (الحديد، ۱۶/ ۵۷)؛ «آیا وقت آن نیامد آنان را که ایمان آوردند که بترسد دل‌های ایشان برای یاد خدا و آنچه فرستاد خدا از کلام حق و نباشند مثل آنان که داده شدند کتاب را پیش از این [چون یهود و نصاری] پس دراز شد برایشان زمان فترت و [ظاهر نشدن نبوت نسبت به پیغمبری که در کتاب‌های خود نام و نشان او را خوانده بودند] پس سخت شد دل‌هایشان و بسیاری از ایشان بد کار بودند».

حدیثی از اصول کافی: عن حمَّاد بن بشیر قال: سمعت أبا عبد الله^(ع) يقول: «قال رسول الله^(ص): قال الله عزَّوجلَّ من أهان لي ولياً فقد أَرصد لمحاربتي و ما تقرب إليَّ عبد بشيء أحب إليَّ مما افترضت عليه وإنه ليتقرب إليَّ بالتأفله حتى أحبه فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به و يده التي يبطش بها إن دعاني أجبتة وإن سألتني أعطيتة و ما

ترددت عن شيءٍ أنا فاعله كترددني عن مؤت المؤمن يكره الموت وأكره مساءته»^٦.
 ممکن است انسان به واسطه اتیان به نوافل و تمسک به آل عصمت سلام الله عليهم
 اجمعین تا عالم الوهیت سیر کند. حافظ می گوید:
 ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند هر آن که خدمت جام جهان نما بکند

جلسه دوم: ۵ / ۷ / ۳۶

فرمایش حضرت رسول اکرم (ص) تعریف در باب عدالت این است که: «آنچه را درباره
 خود نمی پسندد، درباره دیگران نخواهد و آنچه را درباره خویش می پسندد، برای سایرین
 به پسندد»^٧. این چنین شخصی عادل است و ظالم نیست و مشمول هدایت حق قرار
 خواهد گرفت. زیرا خداوند فرموده: ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (البقرة، ۲۰۵۸/۲).

یا جای دیگر می فرماید: ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ (الإسراء، ۸۲/۱۷).
 کمترین بیان درباره مراتب تقوی این است که انسان در ظاهر و در باطن در حضور
 و در غیاب در بین مردم و یا در خارج از مردم از خدا بترسد و اعمال عبادیش طبق اوامر
 حق در جمیع حالات یکسان باشد. مضمون فرمایش حضرت امیر(ع): «این چنین کس
 بنده پرهیزگار و با تقوای حق است و اعمالش در پیشگاه حق مقبول می باشد»^٨.
 خداوند می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ (المائدة، ۲۷/۵).

بنا به توضیح صاحب کتاب «الحقایق» مرحوم فیض درباره صدق تقوی می گوید:
 حدّ اقل این است که از مقدمه حرام، یعنی: «شبهات»، خائف باشد و از آلودگی به آن
 صرف نظر نماید.^٩

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الم. أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ
 فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ (العنکبوت، ۲۹/۳-۱)؛ «آیا مردم
 چنین پنداشتند که به صرف این که بگویند ما ایمان [به خدا] آورده ایم، رها می شوند
 و آزموده و امتحان نمی شوند و هرآینه به تحقیق آزمودیم آنان را که پیش از ایشان بودند.
 پس می داند البته خدا راست گویان را و می داند دروغگویان را».

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تَرْجَعُونَ* فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
 الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾ (المؤمنون، ۲۳/۱۱۶-۱۱۵)؛ «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و این که

شما به سوی ما باز گردانیده نمی شوید؟ پس والاست خدا، فرمانروای برحق، خدایی جز او نیست. [اوست] پروردگار عرش گرانمایه».

﴿رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (الممتحنه، ۶۰، ۵/؛ «ای پروردگار ما مگردان ما را آزمایشی برای آنان که کافرند که آن‌ها به ابتلاء ما به بلا خرسند شوند و پیامرزم ما را ای پروردگار ما که البته تو غالب و رستگاری»).

در روایت است: «[از] وزین ترین اعمال از برای انسان حسن خلق است».^{۱۰}

در حدیث قدسی است: «اگر کسی مؤمنی را اذیت کند و یا تحقیر و یا اهانت نماید مثل این که به جنگ خدا برخاسته باشد».^{۱۱}

مضمون روایتی، که نقل شده در باره حقیقت حمد: حضرت موسی (ع) در مناجات خود باخدای متعال عرض کرد: «الهی، آدم^{۱۲} را آفریدی و در بهشت خود جای دادی و کنیز خود حوا را به او تزویج فرمودی و به بهترین نعمت‌های خود او را متنعم فرمودی حضرت آدم^{۱۳} چگونه شکر تو را به جا آورد؟ خطاب رسید ای موسی بهترین حمد و سپاس آدم همی بود که اقرار کرد هرچه به او عطا شده از طرف خداست و او از خود هیچ چیزی ندارد و این مراتب باور و اقرار به فقر، خود بهترین شکر و سپاس آدم است نسبت به پروردگار خود».^{۱۴}

اجمالی از اصحاب کهف: دقیانوس سلطان جابربت پرستی بود که شش وزیر داشت و امر نمود به وزرایش که شنیده‌ام شما در خفا خدای نادیده را پرستش می‌کنید، فردا باید در حضور من در نزد بت‌ها خضوع نمائید و این‌ها را پرستید اگر طالب بقاء مقام و منصب و حتی ادامه حیات خود هستید. شب این شش نفر وزیرشورائی مخفی تشکیل دادند و بین مقام دنیائی و ایمان به خدا و روز جزا صحبت نمودند؛ بالاخره ایمان به خدای یکتا را ترجیح داده و قرار گذاشتند شبانه از شهر فرار کنند بدون آن که کسی متوجه شود از سیاهی شب استفاده کرده و فرار نمودند در راه خدا؛ چون سحرگاهان به دامنه کوهی رسیدند چوپانی را دیدند که مشغول شبانی است. چون این شش نفر را دید نزدیک آمد و علت پرسید، به ناچار قضیه را گفتند؛ چوپان نیز تبعیت آن راد مردان را نموده و گفت: این زندگی نیست که من [شبانی] گوسفندان این مردم بت پرست را بنمایم. او نیز ملحق شده و هفت نفری دامنه کوه را گرفتند، چون هوا روشن شد از ترس رؤیت مردم به غاری پنهانده شدند، هنوز وارد غار نشده دیدند سگ چوپان هم

تعاقب این هفت نفر را گرفته می‌آید، هی زدند که سگ برگردد مبادا براثر صدای او مردم بفهمند. سگ به امر خدای متعال به سخن آمد که: من حاضر نیستم پاسبانی گوسفندان مردم بت پرستان را نمایم و هرجا بروید با شما هستم زیرا شما راه حق را می‌روید! بالاخره داخل غار شدند و سگ لب غار دراز کشید و آن هفت نفر چون شب را تا صبح راه رفته بودند به خواب رفتند.

خداوند برای این که آنان را از شر بت پرستان حفظ نماید و ضمناً آیات خود را برای بندگان خود باقی گذارد آنان را سیصد سال به خواب انداخت و برای این که بدن آن‌ها نپوسد گاهی بر اثر بادهای شدید اجساد آنان رو به رو می‌شد. چون مدت معینه گذشت یک نفر آنان از خواب بیدار شد به تصورش که از دیروز صبح که به خواب رفته‌اند تا امروز بیدار نشده و به خواب بوده‌اند رفقای خود را بیدار کرده که بر خیزید همه برخاستند و به فکرشان رسید که دوازده ساعت یا بیشتر یک شبانه روز است که خوابیده‌اند در صورتی که به قولی سیصد سال است که در خواب بودند.

بالاخره برای سد جوع خود از پولی که داشتند قرار شد یک نفر از آنان برود شهر و قدری نان و خوراکی تهیه نماید وقتی آن یک نفر نزدیک شهر رسید دید پرچمی در دروازه شهر زده شده که: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ عِيسَى رَسُولُ اللَّهِ» بسیار خوشوقت شد داخل شهر که گردید در موقع معامله آن صاحب دکان از دیدن آن سکه پول سیصد سال قبل تعجب کرد و پس از تحقیق و تفحص بر مردم آشکار شد که اینان همان شش نفر و یزدقیانوس است که در حکایات خوانده‌اند مفقود گردیده و در راه خدا از زندگی دست برداشته و کوچ کرده‌اند وقتی مردم متوجه این قضیه شدند به سمت غار هجوم آوردند ولی آنان از خدا مسألت نمودند که زندگی دنیا را نمی‌خواهند و در همان وقت همگی هفت نفر جان به جان آفرین تسلیم نمودند و به سلامتی نفس و خشنودی کامل پروردگار خود را ملاقات کردند.^{۱۳}

در شبهه آکل و مأکول: چون اجزاء فرعیّه مأکول بخورد آکل می‌شود بدین جهت جزء اجزاء فرعیّه آکل می‌گردد و از طرفی در قیامت تمام مخلوقات با اعضاء اصلیّه مبعوث می‌شوند و بنابراین اجزاء فرعیّه به اجزاء اصلیّه خود بر می‌گردد و در این صورت شبهه ای در این مورد نخواهد بود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ. وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهُتَدُونَ﴾ (الزخرف، ۴۳ / ۳۷-)

۳۶)؛ «هر که چشم ببوشد از یاد خدای بخشنده بگماریم برای او شیطانی را که آن شیطان او را هم نشین باشد و به درستی که آن شیاطین هرآینه باز می‌دارند ایشان را از راه راست و پندارند که ایشان راه یافته‌اند [یعنی گمان کنند که کردار و گفتارشان درست و بر طبق حق است غافل از آن که شیطان گماشته به او] در نظرش جلوه هدایت داده و در حقیقت گمراهی و ضلالت است».

جلسه سوم: ۱۳ / ۷ / ۱۳۳۶

حدیث: «حَبَّ عَلِيٌّ لَا يَضُرُّ مَعَهُ سَيِّئَةٌ»: روایتی از تفسیر امام عسکری^(ع) در ذیل آیه شریفه: «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» (الصافات، ۳۷ / ۸۳).

در ضمن تفسیر حدیث را اشاره فرمودند. اصل حدیث: قال رسول الله (ص): «إِنَّ وِلَايَةَ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا شَيْءٌ مِنَ السَّيِّئَاتِ وَإِنْ جَلَّتْ، إِلَّا مَا يَصِيبُ أَهْلَهَا مِنَ التَّطْهِيرِ مِنْهَا بِمَحَنِ الدُّنْيَا، وَبِبَعْضِ الْعَذَابِ فِي الْآخِرَةِ إِلَى أَنْ يَنْجُو مِنْهَا - بِشَفَاعَةِ مَوَالِيهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. وَإِنَّ وِلَايَةَ أَضْدَادِ عَلِيٍّ وَمُخَالَفَةَ عَلِيٍّ^(ع) سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا شَيْءٌ إِلَّا مَا يَنْفَعُهُمْ بِطَاعَاتِهِمْ فِي الدُّنْيَا بِالنَّعْمِ وَالصَّحَّةِ وَالسَّعَةِ، فَيُرَدُّونَ الْآخِرَةَ وَلَا يَكُونُ لَهُمْ إِلَّا دَائِمُ الْعَذَابِ»^{۱۴}.

مؤید این روایت در سوره شوری که حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری، ۴۲ / ۳۰)؛ «و آنچه برسد شما را از مصیبتی پس به سبب کاری است که دست‌های شما کرده است و می‌گذرد خداوند از بسیاری از گناهان مجرمان که چون در می‌گذرد از آن گناهان، جزای آن را نیندند».

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (الحديد، ۵۷ / ۲۲)؛ «هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس‌های شما [به شما] نرسد، مگر آن‌که پیش از آن‌که آن را پدید آوریم، در کتابی است. این [کار] بر خدا آسان است»^{۱۵}.

در روایتی نقل شده که در مجلس یزید وقتی اهل بیت عصمت^(ع) را آوردند یزید به حضرت سجاد^(ع) گفت: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» (الشوری، ۴۲ / ۳۰). حضرت فرمودند: «خیر، آیه دوم درباره ما مصداق دارد: «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (الشوری، ۴۲ / ۳۱)^{۱۶}.

حضرت رسول اکرم^(ص) که روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌فرمودند در حقیقت توبه از

معصیت نبود بلکه برای مزید درجات بوده است.^{۱۸}

جلسه چهارم: ۱۳۳۶ / ۷ / ۲۰

نقل از کتاب وافی: یونس بن ظبیان، عن الصادق جعفر بن محمد^(ع) أنه قال: «الاشتهار بالعبادة ريبة، إن أبي حدثني عن أبيه، عن جدّه^(ع) أن رسول الله^(ص) قال: أعبد الناس من أقام الفرائض، وأسخرى الناس من أدّى زكاة ماله، وأزهد الناس من اجتنب الحرام، وأتقى الناس من قال الحق فيما له وعليه، وأعدل الناس من رضي للناس ما يرضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه، وأكيس الناس من كان أشدّ ذكراً للموت، وأغبط الناس من كان تحت التراب قد أمن العقاب ويرجو الثواب، وأغفل الناس من لم يتعظ بتغيير الدنيا من حال إلى حال، وأعظم الناس في الدنيا خطراً من لم يجعل للدنيا عنده خطراً، وأعلم الناس من جمع علم الناس إلى علمه، وأشجع الناس من غلب هواه، وأكثر الناس قيمة أكثرهم علماً، وأقلّ الناس قيمة أقلّهم علماً، وأقلّ الناس لذة الحسود. وأقلّ الناس راحة البخيل، وأبخل الناس من بخل بما افترض الله عليه، وأولى الناس بالحقّ أعلمهم به، وأقلّ الناس حرمة الفاسق وأقلّ الناس وفاء الملوک، وأقلّ الناس صديقاً للملك، وأفقر الناس الطامع، وأغنى الناس من لم يكن للحرص أسيراً، وأفضل الناس إيماناً أحسنهم خلقاً» - در روایتی است که: وزین ترین اعمال از برای انسان حسن خلق است - «وأكرم الناس أتقاهم، وأعظم الناس قدراً من ترك ما لا يعنيه، وأورع الناس من ترك المرء وإن كان محقاً، وأقلّ الناس مروءة من كان كاذباً، وأشقى الناس الملوک، وأمقت الناس المتكبر وأشدّ الناس اجتهاداً من ترك الذنوب وأحكم الناس من فرّ من جهال الناس، وأسعد الناس من خالط كرام الناس، وأعقل الناس أشدهم مداراة للناس، وأولى الناس بالتهمة من جالس أهل التهمة وعتى الناس من قتل غيرقاتله، أو ضرب غيرضاربه، وأولى الناس بالعفو أقدرهم على العقوبة، وأحقّ الناس بالذنب السفیه المغتاب، وأذلّ الناس من أهان الناس» - در حدیث قدسی است: «اگر کسی مؤمنی را اذیت کند و یا تحقیر کند و اهانت نماید مثل این است که با خدا به مبارزه برخاسته» - «وأحزم الناس أكظمهم للغيظ، وأصلح الناس أصلحهم للناس، وخير الناس من انتفع به الناس».^{۱۹}

جلسه پنجم: ۱۱ / ۸ / ۱۳۳۶

آیه شریفه: «أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (لقمان، ۲۰/۳۱).

و آیه: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (ابراهیم، ۱۴/۳۴).

باید به شکرانه نعمت های پروردگار مخالفت هواهای نفسانی و متابعت از دستورات الهی گردد. این شکر عملی است نسبت به پروردگار.

در آیه شریفه می فرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (القصص، ۲۸/۵۰).

حدیث: عن أمير المؤمنين (ع): «قال النفس مجبولة على سوء الأدب والعبد مأمور بملازمة حسن الأدب والنفس تجري بطبعها في ميدان المخالفة والعبد يجهد بردها عن سوء المطالبة فمتى أطلق عنانها فهو شريك في فسادها ومن أعان نفسه في هوى نفسه فقد أشرك نفسه في قتل نفسه»^{۲۰}.

جلسه ششم: ۱۹ / ۸ / ۱۳۳۶

عن رسول الله في حديث: «... لا تسخطوا الله برضا أحد من خلقه ولا تقربوا إلى أحد من الخلق تتباعدوا من الله فإن الله عز وجل ليس بينه وبين أحد من الخلق شيء يعطيه به خيراً ولا يدفع به عنه شراً إلا بطاعته واتباع مرضاته وإن طاعة الله نجاح من كل خير يبتغى ونجاة من كل شر يتقى وإن الله عز ذكره يعصم من أطاعه ولا يعتصم به من عصاه ولا يجد الهارب من الله عز وجل مهرباً وإن أمر الله نازل ولو كره الخلائق وكل ما هوات قريب ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن» [المائدة، ۵/۲]؛ خشمگین مسازید خدا را به راضی کردن یکی از مخلوقاتش و نزدیک نشوید به کسی که شما را از خدا دور می کند. پس همانا خدای تعالی نیست بین او و بین هیچ یک از مخلوقاتش چیزی که عطا کند به آن چیز خیر را و دفع کند به آن چیز از او شر را مگر فرمانبرداری خودش و پیروی از خشنودیش و همانا اطاعت خدا رستگاری است از هر خیری که طلب می کند و نجات و رهائی است از هر شری که می پرهیزد. و همانا خدای تعالی نگهداری می کند کسی که فرمان او را ببرد و نگه نمی دارد کسی را که نافرمانی او را بکند و پیدا نمی کند [گریزان] از خداوند متعال پناه دهنده ای و همانا فرمان خدا نازل شونده است اگرچه

مورد اکراه خلایق باشد و هر چیزی که او آینده است نزدیک است [یعنی فرارسیدن او] آنچه را بخواهد خدا می‌شود و آنچه را که نخواهد نیست [یا نمی‌شود].
 [فرمایش خداوند در قرآن مجید است]: «کمک کنید همدیگر را به نیکویی و خیر و پرهیزگاری و کمک نکنید برگناه و دشمنی و پیرهیزید از خدا به درستی که خداوند سخت عقوبت کننده است.»^{۲۱}

جلسه هفتم: ۱۳۳۶ / ۷ / ۲۷

... فضیل بن عثمان عن أبي عبد الله (ع) قال: قلت له: أوصني؟ قال: «أوصيك بتقوى الله وصدق الحديث وأداء الأمانة وحسن الصحابة لمن صحبتك وإذا كان قبل طلوع الشمس وقبل الغروب فعليك بالدعاء واجتهد ولا يمنعك من شيء تطلبه من ربك ولا تقول هذا ما لا أعطاه وادع فإن الله يفعل ما يشاء»؛ فضیل بن عثمان نقل می‌کند به حضرت صادق (ع). گفتم: مرا وصیتی فرما؟ فرمود: وصیت می‌کنم ترا که پرهیز از خدا [در راه اطاعت امر او از فرائض و ترک معصیت پروردگارا] و راستی در سخن و در [اداء] امانت و نیکویی معاشرت و مصاحبت هرگاه صحبت [همراهی] می‌کنی تو با کسی. و هنگام قبل از طلوع خورشید و پیش از غروب آن. پس بر توباد به دعا و کوشش کن و امتناع نورز از آنچه بخواهی از خدای خود [از عافیت و معنویت و هر چه حاجت باشد و مورد آرزویت واقع می‌گردد] و نگو که خداوند عطا نمی‌فرماید و بخوان زیرا به درستی که خداوند متعال [عطا] می‌کند و اجابت می‌فرماید آنچه بخواهد.»^{۲۲}

و عن الصادق (ع): «... إذا أنعم الله عليك بنعمة فأحببت بقاءها ودوامها فأكثر من الحمد والشكر عليها فإن الله عز وجل قال في كتابه: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ [ابراهیم، ۷/۱۴] فإذا استبطأت الرزق فأكثر من الاستغفار فإن الله تعالى قال: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ يَدَيْكُمْ أَرْجُلًا فَابْتَغُوا الْفَلَاحَ وَلَا تُقَالُوا كُنْتُمْ مُخْرَجًا * وَأَنْتُمْ كَارِهِينَ﴾ [نوح، ۷۱/۱۰]، یعنی: في الدنيا ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ [نوح، ۷۱/۱۲] یعنی: في الآخرة يا سفيان إذا حزنتك أمر من سلطان أو غيره فأكثر من قول لا حول ولا قوة إلا بالله فإنها مفتاح الفرج وكنز من كنوز الجنة...»^{۲۳}.

توضیح: وقتی معتقد شدیم که هیچ تغییر و تحولی و هیچ‌گونه نیرویی نیست جز به امر پروردگار ممکن است در ذهن بیاید که بشر و آدمی در این مورد بلکه در هر مورد از

خود اختیاری ندارد؟ در صورتی که مطلب این نیست اذن کلی در دست خداست و بر حسب مشیت و مصلحتی بر بنده پیش می‌آید ولی این جاست که بنده طبق دستورات دین که امر پروردگار است باید عمل کند و به موجب قدرت و اختیاری که در دست دارد اگر قضای حتمیه نباشد می‌تواند طبق منظوری که دارد عمل نماید، یا بد یا خوب مثلاً: می‌بینیم کسی العیاذ بالله زنا می‌کند البته هرگونه قدرت دست خداست اگر اجازه کلی پروردگار نباشد او نمی‌تواند به این فکریفتد و این عمل شنیع را با دست و آلت خود انجام دهد؛ از طرفی خدا قادر است که در آنجا دست و آلت او را خشک نماید تا این امر خلاف حقیقت انجام نشود ولی چون مشیت بر اختیار قرار گرفته آدمی از این قدرت اختیار می‌تواند حسن استفاده نماید یا سوء استفاده و در این جاست که حقیقت ایمان آدمی معلوم می‌شود. شخص دزد و جانی نیز این گونه است البته هرگونه قدرت و تغییر و تحولی در دست خداست. لا مؤثر فی الوجود الا الله. در کلیه موجودات فقط خدا مؤثر است نه غیر خدا این امریک امر کلی است ولی قدرت اختیار است که آزادانه بشر به کار می‌برد که بر اثر آن راه نجات یا شقاوت را می‌پیماید.

جلسه هشتم: ۲ / ۹ / ۱۳۳۶

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ (الأحزاب، ۳۳ - ۴۱ - ۴۴).

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ (الأعراف، ۷ / ۲۰۱).

عن رسول الله (ص): «من أعطى لساناً ذاكراً فقد أعطى خیر الدنيا والاخرة».

و عن رسول الله (ص): «ألا أخبركم بخیر أعمالكم لكم وأرفعها فی درجاتكم وأزكاها عند ملیككم وخیر لكم من الدینار والدرهم وخیر لكم من أن تلقوا عدوكم فتقتلوهم و یقتلوكم؟ فقالوا: بلی. قال: «ذكر الله كثيراً».

و عن رسول الله (ص): «سید الأعمال ثلاث خصال: انصافك من نفسك و مواساة الاخ فی الله و ذكر الله تبارک و تعالی علی كل حال».

أو مضطجعاً؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...﴾ (آل

عمران، ۳ / ۱۹۱) ۲۴

عن الصادق (ع): «ما من شيء إلا وله حدٌ ينتهي إليه إلا الذكر فليس له حدٌ ينتهي

إليه فرض الله عزَّوجلَّ الفرائض فمن أَدَاهنَّ فهو حَذَهَنَّ و شهر رمضان فمن صامه فهو حَذَهَ والحجَّ فمن حجَّ فهو حَذَهَ إِلَّا الذَّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لم يرض منه بالقليل ولم يجعل له حِداً ينتهي إليه...»^{٢٥}

و عنه^(ع): «شيعتنا الذين إذا خلوا ذكروا الله كثيراً»^{٢٦}.

و عن الرضا^(ع) في تفسير قوله تعالى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (النور، ٢٤ / ٣٥)؛ قال: «هدى من في السماوات وهدى من في الأرض». وفي حديث: «الله هادٍ لأهل السماوات و هادٍ لأهل الأرض»^{٢٧}.

قال أبو عبد الله^(ع): «خير تدرية خير من عشر ترويه إن لكل حق حقيقة ولكل صواب نوراً...»^{٢٨}.

في الدعاء: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَحْمَتِكَ وَ كَلِمَةِ نُورِكَ وَ أَنْ تَمْلَأَ قَلْبِي نُورَ الْيَقِينِ وَ صَدْرِي نُورَ الْإِيمَانِ وَ فِكْرِي نُورَ الثَّبَاتِ وَ عَزْمِي نُورَ الْعِلْمِ وَ قُوَّتِي نُورَ الْعَمَلِ وَ لِسَانِي نُورَ الصِّدْقِ وَ دِينِي نُورَ الْبَصَائِرِ مِنْ عِنْدِكَ وَ بَصْرِي نُورَ الضِّيَاءِ وَ سَمْعِي نُورَ الْحِكْمَةِ وَ مَوَدَّتِي نُورَ الْمُوَالَاةِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^{٢٩}.

جلسه نهم: ۹ / ۹ / ۱۳۳۶

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾

(العنكبوت، ٢٩ / ٤٥).

عن أبي عبد الله^(ع)، قال: «من أحب أن يعلم أقبلت صلاته أم لم تقبل فلينظر هل منعتة صلاته عن الفحشاء والمنكر فبقدر ما منعتة»^{٣٠}.

عن الصادق^(ع): «أنه قال الصلاة حجة الله وذلك أنها تحجز المصلي عن المعاصي ما دام في صلاته» [ثم تلى هذه الآية].^{٣١}

عن أبي عبد الله^(ع)، قال: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ ذكر الله عند ما أحل أو حرم^{٣٢}.

عن أبي جعفر^(ع)، في قوله: ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ يقول: «ذكر الله لأهل الصلاة أكبر من ذكرهم إياه، ألا ترى أنه يقول: ﴿فَادْذُكُرُونِي أَذْذُكُرْكُمْ...﴾ (البقرة، ٢ / ١٥٢).^{٣٣}

ملاك قبولي نماز بستگی دارد به مقدار دور بودن از معاصی، و پرهیز از منکرات و فحشاء. هر مقدار شخص نماز گذار دارای فضیلت اخلاقی و سجایای انسانی باشد معلوم می شود نمازش بیشتر مورد قبول پروردگار قرار گرفته و آلا به صورت نیست.

عنوان بصری از حضرت صادق^(ع) درباره عبودیت سؤالی کرد؛ حضرت فرمودند:

«حقیقت عبودیت سه چیز است؛ اول: عبد برای خودش آنچه را که خدا انعام

فرموده ملک

خودش نداند. دوم: تدبیر امور خودش را به خدا واگذارد. سوم: اشتغال خود را فقط در امر و نهی خدا قرار دهد».

مجدداً او در ادامه از حضرت صادق^(ع) درخواست می‌نماید [که] او را وصیت نماید؛ حضرت فرمودند: «توصیه می‌کنم تو را به نه چیز: سه چیز راجع به ریاضت نفس است. اول: غذا در غیر موقع خوردن، موجب کندی عقل می‌شود. دوم: وقتی می‌خوری حلال بخور و «بسم الله» بگو. سوم: یادکن حدیث رسول خدا^(ص) را که فرمود: «ماملأ... آدمی ظرفی را پر ننمود که بدتر از شکم باشد. و این کان لابد از خوردن غذا شدی ثلث از طعام و ثلث از شراب، یعنی: آب و ثلث دیگرش را جای هوا نگهدار برای تنفس.

سه چیز راجع به حلم است. اول: اگر کسی به تو گفت: اگر یکی بگوئی ده تا می‌شنوی. جواب بگو: اگر ده تا بگوئی یکی هم نمی‌شنوی. دوم: اگر کسی به تو شتم نمود و فحش داد تو در جواب بگو: اگر در آن جواب راست گفته باشی خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ گفته باشی خدا تو را بیامرزد. سوم: اگر تو را وعده شتم داد؛ یعنی گفت؛ خواهی دید که چکارت می‌کنم تو در جواب وعده نصیحت بده وعده خیر خواهی بده.

و سه چیز راجع به علم است. اول: فرمودند: چیزی را که نمی‌دانی از علماء سؤال کن و سؤالی که می‌کنی برای رفع جهل باشد و سؤال نکن که طرف را برنج بیاندازی یا اظهار فضل نمائی. دوم: برای خودت عمل نکن، هر قدمی که برمی‌داری واقعاً نمی‌دانی حکم خدا چیست، آیا رضای خدا در اوست یا نه، به رأی خودت عمل نکن. سوم: و به دیگران هم فتوانده - دیگران جاهل است - اگر از تو پرسید حکمی را تو چیزی نگو و گردنت را جسر مردم قرار مده».

سخن این جا که رسید حضرت فرمود: بلند شو برو زیرا «إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ» و مرا از اشتغال و مگذار و من تحت نظر هستم مراقب من هستند] و اگر زیاد بنشیننی نمی‌توانم نفس خودم را از دست بدهم زیرا: «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (البقره، ۲ / ۱۹۵).^{۳۰}

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»

(الحشر، ۵۹ / ۱۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پرهیزید از خدا هر نفسی نظرکنند به بیند چه تهیته کرده برای فردایش همانا پروردگار آگاه است که شما چه می‌کنید».

جلسه یازدهم: ۲۸ / ۱۰ / ۱۳۶۳

آیه شریفه: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (التوبه، ۹ / ۷۱).

عن الحسن^(ع) عن أبيه عن جدّه^(ص): قال: «كان يقال لا يحلّ لعين مؤمنة ترى الله يعصى فتطرف حتّى تغيّره».^{۳۵}

محمد بن عرفة قال سمعت أبا الحسن الرضا^(ع) يقول: «كان رسول الله^(ص) يقول: إذا أمّتى تواكلت الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فليأذنوا بوقاع من الله تعالى».^{۳۶}
عن أبي جعفر وأبي عبد الله^(ع): قال: «ويل لقوم لا يدينون الله بالأمر بالمعروف والنهي عن المنكر».^{۳۷}

و عن الباقر^(ع): «... إنّ الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر سبيل الأنبياء و منهاج الصلحاء فريضة عظيمة بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تردّ المظالم و تعمر الأرض و ينتصف من الأعداء و يستقيم الأمر فأنكروا بقلوبكم و ألفظوا بالسننكم و صكّوا بها جباههم و لا تخافوا في الله لومة لائم...؛ همانا امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و طریق صلح و نیکانست [راهی است که آن‌ها رفته‌اند] از واجبات بزرگ و مهم است که به وسیله آن بقیّه واجبات به پا داشته می‌شود [اجرا می‌شود] و راه‌ها مأمون و محفوظ می‌شود کسب‌ها حلال و مظالم به صاحبانش رد کرده می‌شود زمین آبادان می‌گردد و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها مستقیم و رو به راه می‌شود منکرات را به دل‌هاتان انکار کنید و اشمئزاز قلبی را به زبان هم بیاورید [و آن‌ها را نهی کنید] و بدین وسیله پیشانی‌هاشان را بکوبید و در راه خدا از ملامت هیچکس نترسید».^{۳۸}

شرائط امر به معروف و نهی از منکر:

اول: عالم بمعروف و منکر باشد.

دوم: تجویز تأثیر یا امکان تأثیر بدهد و حتی سعی نماید که موجبات تأثیر را فراهم نماید. زیرا می‌فرمایند: در امور دنیا به بینید چطور دقیق می‌شوید و سعی می‌کنید که

حاجت خود را برآورد پس در مورد امر به معروف و یا نهی از منکر نیز دقیق شوید در جلوگیری از معصیت پروردگار و حتی اگر دیدید حرف کسی دیگر که وزین تراست اثر می‌کند او را تحریک کنید که مانع معصیت شوند. و در آخر امر اگر اطمینان به عدم تأثیر بود تکلیف ساقط می‌شود.

سوم: فاعل منکر مَصْر بر استمرار نباشد و اگر شخص اطمینان پیدا کرد که او مَصْر است در معصیت بنا براین وظیفه‌ای ندارد.

چهارم: مفسده‌ای در امر به معروف یا نهی از منکر پیدا نشود. پس اگر خوف مفسده‌ای چون ضرر بر نفس یا مال یا عرض خودش یا یکی از مسلمین در جان یا مال بود تکلیف ساقط است.

و احتمال می‌رود شرط پنجم آن باشد که امر به معروف و ناهی از منکر خودش عامل به معروف و دور از منهیات باشد.

عن أمير المؤمنين (ع): «كفى بالمرء غواية أن يأمر الناس بما لا يأتمربه و ينهاهم عما لا ينتهى عنه».^{۳۹}

وَقَالَ (ع): «[وَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّمُرُوا بِهِ] وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ وَ إِنَّمَا أَمَرْنَا بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي».^{۴۰}

وقال (ع) في خطبة له: «ف ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة، ۲ / ۱۵۶] ظهر الفساد فلا منكر مغيروا ولا زاجر مزدجر لعن الله الأمرين بالمعروف التاركين له و الناهيين عن المنكر العاملين به».^{۴۱}

وفى الخبر: «... لا يأمر بالمعروف من قد أمر أن يؤمر به ولا ينهى عن المنكر من قد أمر أن ينهى عنه...»^{۴۲}

عن مكارم الأخلاق، عن رسول الله (ص): «يا بن مسعود لا تكن ممن يشدد على الناس و يخفف عن نفسه يقول الله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ [الصف، ۶۱ / ۲]»^{۴۳}
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة، ۵ / ۱۰۵].

على بن ابراهيم قال: «أصلحوا أنفسكم ولا تتبعوا عورات الناس ولا تذكروهم فإنه لا يضركم ضلالتهم إذا كنتم أنتم صالحين».^{۴۴}

من تفسير المجمع البيان: أن أبا ثعلبة سأل رسول الله (ص) عن هذه الآية؟ فقال:

«ائتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر حتی إذا رأیت دنیا مؤثره و شحاً مطاعاً و هوئاً متبعاً و إعجاب کل ذی رأی برأیه فعلیک بخویصه نفسک و ذر الناس و عوامهم».^{۴۵}

جلسه دوازدهم: ۱۳۳۷ / ۲ / ۶

قوله تعالى: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (آل عمران، ۳ / ۶۴)؛ «بگو بیغمبز: ای یهود و نصاری بیائید قائل شویم به کلمه‌ای که مساوی باشد میان ما و شما و خلافتی در آن نباشد آن کلمه این‌که عبادت نکنیم مگر خدای واحد را و شریک قرار ندهیم برای او هیچ چیزی را و بعضی از ما بعض دیگر را خدا ندانیم».

شرک که از معاصی کبیره است بر سه نوع می‌باشد: اول: شرک جلی؛ دوم شرک طاعت؛ سوم شرک خفی.

شرک جلی: مانند بت پرستان.

شرک طاعت: پرستش، منتهای خضوع است برای معبود. اگر کسی فرمانبری کند از کسی که برخلاف رضای حق باشد مثل این است که بندگی او را نموده.
حدیث عن أبي عبد الله (ع) قال: «من أطاع رجلاً في معصية فقد عبده».^{۴۶}
قوله تعالى: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ (یس، ۳۶ / ۶۰).
مراد از عبادت شیطان نه سجده برای اوست؛ بلکه اطاعت شیطان عبادت او است.
در آیه دیگر: ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (الفرقان، ۲۵ / ۴۳)؛ «آیا دیدی آن کسی که هوای خودش را اله قرار داد».

اطاعت از هوا و هوس، در واقع عبادت هوا و هوس خود را نموده است.

در آیه دیگر: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (التوبة، ۹ / ۳۱).

در حدیث است که مردم واقعاً رهبانان را سجده نکردند که عبادت خاص برای آن‌ها باشد بلکه اطاعت آن‌ها را نمودند و این‌گونه شرک، شرک طاعتی است و شرک است. در معصیت پروردگار نباید اطاعت دیگری را نماید ولی در مباحات دستور صریحی نیست ممکن است به خواهش فلان کس اطاعت نماید و امر او را انجام دهد.^{۴۷}

شرک خفی یا شرک ریائی:

قوله تعالى: ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْتَعُونَ الْمَاعُونَ﴾ (الماعون، ۱۰۷ / ۴-۷).

محل شاهد ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ﴾ کسانی که می خواهند عبادت خودشان را به دیگری نمایش بدهند.

در آیه دیگر: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (الكهف، ۱۸ / ۱۱۰).

از امام صادق (ع): «... من صالح الأعمال البر بالإخوان والسعي في حوائجهم...»^{۴۸}.
اعمال صالح منحصر به اعمال فريضة نيست بلکه نيکی به برادران دينی هم عمل صالحه است و نيز خدمت به نوع است.

در تفسير آيه مبارکه والعصر: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ﴾ (العصر، ۱۰۳ / ۳).

عمل صالح؛ يعنى: مواسات و معاونت به برادران، يکى از امتهات اعمال است.

جلسه سیزدهم: ۱۳/۲/۱۳۳۷

قوله تعالى: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (الأحزاب، ۳۳ / ۷۲).

مفسرين در باره انسان تفسير کرده اند که آيا اولياء الله هم مانند مطلق انسان ظلوم و جهول هستند يا نه؟ ولى آنچه فهميده مى شود نظربه غالب انسان است.

و اما امانت که عرضه شد همه ابا کردند مگر انسان ظالم جاهل، اين چه امانت است؟ از بعضى روايات مفسرين چنين استفاده مى شود که مراد اين امانات مطلق تکليف است که بشر به انجام آن مکلف است. زمين و آسمان و ساير موجودات ابا کردند و ترسيدند از قبول اين امانات و اظهار عجز کردند ولى انسان قبول کرد انسانی که پس از قبول، حق اين امانات را ادا نمود، انسانی که دنبال شهوت و هوای نفس است قبول کرد ولى از عهده برنیامد و اين انسان ظلوم و جهول است اين یک معنا درباره امانت.^{۴۹}

و اما نسبت به عرضه داشتن به ارض و سماء و جبال، که آيا آنها شاعرند و ادراک دارند؟ بعضى گفته اند تمام موجودات درجه ای، ادراک دارند. آیه: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء، ۱۷ / ۴۴). ولی ادراکشان به پایه انسان نیست. این عرض بر آن‌ها مراد نظر الهی و به علم خود به سماوات و ارض و جبال تعلق گرفت نظریه استعداداتی که دارند چنین دیدیم که شایستگی ندارند، آن‌هم به مقتضای طبعشان نمی‌توانند حمل تکلیف کنند. مثلاً سنگ صلاحیت ندارد که قبول تکلیف کند ولی در تکلیف غیر اختیاری یا تکوینی مجبور از اطاعت هستند زیرا تمام موجودات به اراده مقدس الهی یک نوع تأثیری دارند.

تفسیر دیگر: مراد امانت، مطلق امانت تکلیف، یعنی امانت ولایت اهل بیت^(ع) است.^{۵۰} تفسیر ثالثی هم در این مورد، روایاتی دارد.^{۵۱}

ولی انسان ظلوم و جهول نتوانست زیر بار امانت ولایت برود زیرا عملاً خیانت کرد. به تقریب آخر عرضه داشته شد بر آن‌ها که کیست تصدی مقام ولایت اهل بیت^(ع) را نماید، همین انسان جهول و منافق قبول تصدی ولایت اهل بیت^(ع) را کرد. می‌توان گفت این همه تعبیرات یک قدر جامعی دارد که امانت همان امانت تکلیف است؛ یعنی زیر بار ولایت رفتن.

و در بعضی از مدارک از حضرت امیر^(ع) نقل شده است که در حال نماز اضطراب داشت می‌فرمودند: «موقع امانت رسیده یعنی: الصلاة».^{۵۲}

وظیفه عقلی ما چیست؟ آیا بایستی امانت داری کنیم و در امانت خیانت نکنیم آن هم خیانت به پروردگار؟ باید دید این امانت را چه کسی به ما سپرده است؟ البته خدا، آن کسی که منعم ما و مولای ماست. چقدر جهول هستیم در راه اطاعت امر او و احکام او، ایمان به تکلیف امانات داریم، خیانت می‌کنیم. نعوذ بالله. سرّین غفلت غلبه نفس و هوای شیطانی است. هوای نفس است که ما را از مقام انسانیت به حسیض حیوانیت و بلکه پست‌تر از حیوان هم می‌کشاند، هوای نفس ما را به هلاکت می‌اندازد و تنها علاج آن و رهیدن از القاء نفس، استعانت به پروردگار و پناه به اوست و به توفیق و کمک او خود را آزاد ساختن و نجات دادنست و بس.

جلسه چهاردهم، ۲۰ / ۲ / ۱۳۳۷

قوله تعالى: ﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (غافر، ۴۰ / ۶۵)؛ «فقط اوست زنده به ذات. تنها ذات مقدس اوست که سایر موجودات در

ساحت قدسش باید کرنش کنند و عبادت او نمایند و ماسوای او هیچ موجودی را نباید تعظیم و پرستش کرد یا هوای نفس را معبود خود قرارداد. [اگر شخص مؤمن می‌بیند، به نور او می‌بیند، به قدرت او راه می‌رود حتی شخص کافر]. پس جز او معبودی که سزاوار عبودیت و اطاعت باشد نیست. بنابراین او را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص کرده باشید از شرک و ریا. [هرزیبایی و هرکمال و خوبی که در موجودات است همه از ناحیه مقدس اوست، همه ملک اوست و همه عطای اوست]. پس او شایستگی دارد که مورد ستایش قرار گیرد».

مفاد حدیثی از رسول اکرم (ص)؛ «اگر برای هر چیزی حقیقتی باشد حقیقت اخلاص آن است که انسان درباره انجام کار خیری دوست نداشته باشد تعریف او را نمایند». ^۳ ولی سه امر منافی با اخلاص نیست.

اول: آن که شخص از عمل نیک خودش مسرور شود؛ مانند: نماز با حضور قلب و خدمت به نوع به شرط آن که به عجب نرسد.

دوم: عملی را که خالصاً برای خدا انجام می‌دهد تصادفاً بر اثر دیدن کسی حالت رضایت و سروری در خود احساس نماید منافاتی با خلوص نخواهد داشت.

سوم: این که شخص عمل را خالص انجام داده بالتبع چنین است. و در ضمن دیگری را به این عمل خودش، دعوت نموده است. مثل نماز را که مقید است اول وقت بخواند با این عمل دیگری را دعوت به انجام این امر نموده. این هم منافاتی با اخلاص ندارد. مفاد فرمایشات معصوم (ع) است که با عمل امر به معروف نماید وقتی مردم از شما عمل دیدند، دیدند که مقید به نماز، مقید به پاکی و درستی و حفظ امانت و حفظ قول هستید دیگران تبعیت می‌کنند. ^۴

جلسه پانزدهم: ۱۳۳۷ / ۲ / ۲۶

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (المائدة، ۳۵/۵).

روایات عدیده‌ای درباره تفسیر وسیله به سوی پروردگار وارد شده که مراد آنمه اطهار (ع) هستند. ^۵ زیرا فهمیده می‌شود که بزرگترین وسایل آن ذوات مقدسه‌اند، که بدون ولایت آنان هیچ عملی از مسلمانان مقبول نیست، زیرا آنان اند سبیل اعظم پروردگار پس باید، به اجتناب از نواهی پروردگار و طاعات او تقرب به سوی او بجوئیم؛ البته از طریق محمد

وآل محمد (ع). «و مجاهده کنید در راه او» اجتناب از محرّمات و اتیان به واجبات دو امر مخالف نفس است از این جهت امر به مجاهده فرموده است. اگر چنین کنید مورد امیدواری [و] رستگاری خواهد بود.

در آیه دیگر: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ * فَانْقُتُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقْ شَحْخَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (التغابن، ۶۴ / ۱۵-۱۶)؛ اموال شما و اولاد شما وسیله آزمایش شما هستند و بدانید نزد خدا اجر بزرگست [برای] کسانی که از امتحان خوب درآمدند حال که چنین است [پس] بپرهیزید و گوش کنید به فرامین الهی و انفاق کنید برای نفس های خودتان. کسانی که از محل حرص نفسشان محفوظ بمانند این ها رستگارند.

و این ها تأیید می کنند که ریشه فساد، محبت و علاقه به دنیا است. از قبیل علاقه تام، به اموال و اولاد؛ که انسان را به هر معصیتی می کشاند.

در کلامی از حضرت امیر (ع) است که: «پناه به خدا ببرید از امتحان». مراد را این طور می فهمیم که دنیا دار آزمایش است باید همه امتحان شوند چون مشیت الهی این طور تعلق گرفته نباید به خدا، از اصل امتحان پناه ببریم. مثل این که پناه به خدا ببریم از مرگ؛ این درست نیست ولی دعا کنید و استعاذه ببرید به خدا از امتحانات مضله و گمراه کننده، که انسان را منحرف می سازد.^{۵۶}

جلسه شانزدهم: ۲۱ / صفر / ۱۳۷۸

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ (الروم، ۳۰ / ۳۰).

توحید در مذاق متصوفه اکثر برخلاف توحید فطری است و آن عدم کثرت، و وحدت مطلق است.

اساس توحید مکتب انبیاء و قرآن بر توحید فطری است همان توحید فطری که اساسش بر تباین بین خالق و مخلوق است. در روایت است: «کنهه تمیزبینه و بین خلقه»،^{۵۷} و در روایت دیگر: «تنزه عن مجانسة مخلوقاته».^{۵۸}

هم سنخ مخلوقات نیست چه رسد به آن که عین مخلوقات باشد.

در مقابل این توحید، توحید صوفیه و عرفای شامخین است که گویند: در جهان

یک وجود است. گویند کثرتی است ولی مراتب ذاتیه همان خالق است. کثرت در عین وحدت است و وحدت در عین کثرت. ذات مجمل است که به صور مختلفه بروز و ظهور می‌کند. یک آب است که موج‌های مختلف دارد.

این جهان موج‌های یک دریاست موج و دریا یکی ست غیر کجاست

عمده دلیل برایین مدّعی خود را کشف و شهود می‌دانند. به حسب تصریح خودشان حالت مکاشفه حالتی نیست که خودش صحت و حقّانیت خود را تصدیق کند بلکه مانند خواب است که درست و نادرست دارد کشفیات هم حق و باطل دارد.

صدرالمتألّهین شیرازی که در بین عرفا مقام بزرگی دارد در کتاب مشهور خود «اسفار» می‌گوید: مکاشفات خودمان را موقعی صحیح دانستیم که مطابق با قرآن و حدیث باشد. بنابراین به تصریح خودشان شخص مکاشف باید مطلبی را که یافته عرضه به برهان و کتاب و سنت بدارد. اگر مطابق بود حق است و الا باطل. پس معلوم می‌شود آنچه حجّت است کتاب و سنت می‌باشد و برهان عقلی، نه کشف و صرف شهود. روی همین لحاظ لزومی ندارد ما دستوراتی را به فرمان شیخ یا مرشد یا قطب عمل کنیم تا صاحب کشف شویم. ما قبول داریم که بزرگان از عرفا شهودی داشته‌اند و نسبت کذب به آن‌ها نمی‌دهیم بلکه [می‌گوئیم] که مشهودات آنان مانند خواب است. ولی آیا صادق است یا نه؟ ما بررسی می‌کنیم و با ادّله می‌سنجیم، اگر منطبق با قرآن و احادیث معتبر بود تصدیق داریم و در این صورت حجّت است و الا فلا.

از جمله آیاتی که این بزرگان بدان تمسک می‌جویند برای اثبات مدعایشان به شرح ذیل است: «وَمَا زَمَيْتَ إِذْ زَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (الأَنْفَال، ۸، ۱۷)؛ آیه، قبلش این است خطاب به اصحاب: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» (الأَنْفَال، ۸، ۱۷).

باید انصاف داد که این آیه اساسش بر اظهار امتنان از پیغمبر (ص) و اصحاب است، نه عینیت آن‌ها با خدا. چه، آیه طرف خطاب دارد، مخاطب غیر از گوینده است؛ خدائیت و رسولی. چون هرامر خیری که در عالم واقع می‌شود به تأیید خدا است. حدیث قدسی است که می‌فرماید: «یا بن آدم من به حسنات اولی تراز تو هستم ولی توبه سیئات اولی تر هستی از من».

لذا خداوند این عمل رسول را نسبت به خود داده «ای پیغمبر بدان که به تأیید و توفیق ما بود که یک مشت خاک سبب شکست آن‌ها شد». سیاق آیه در مقام بیان این

مطلب است و یک گوینده و مخاطبی دارد. بر فرض بخواهیم مماشات کنیم و بگوییم آیه متشابه است پس نمی‌تواند دلیل تام و تمامی برای اثبات مدعا شود، در حالی که عقلاً آیات متشابه حجت برای مطلبی نمی‌شود زیرا به صریح روایات، ما حق نداریم آیات متشابه را به یکی از وجوه دلخواه مان تفسیر کنیم تفسیر آن‌ها با معصوم^(ع) است. آیه دیگر: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ (الفتح، ۴۸/۱۰)؛ دست پیغمبر در مقام بیعت بالای دست آن‌ها بود این را خداوند فرموده است دست خودش می‌باشد پس پیغمبر مظهر اتم خدا است.

ولی ما از آیه چنین می‌فهمیم: اگر کسی نماینده‌ای به جایی بفرستد برای عظمت دادن او می‌گوید: هرکار که آن نماینده من بکند، کار من است عمل او عیناً عمل من است و قس علی هذا، یا دست او به منزله دست من است. قرآن هم مطابق عرف مردم صحبت می‌کند. چنانچه کعبه را فرموده «بیتی» به جهت تشریف آن خانه؛ این جا هم تشریفاً لنبی و تفخیماً این چنین فرموده، گذشته از این‌ها آیه متشابه است پس نمی‌تواند دلیل کاملی برای مدعای آن‌ها باشد.

١٠. «أربع من أعطيهن فقد أعطي خير الدنيا والآخرة؛ صدق حديث وأداء أمانة وعفة بطن وحسن خلق». غررالحكم / ٢١٧.
١١. عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن المعلى بن خنيس عن أبي عبد الله (ع) قال: «قال الله عز وجل ليأذن بحرب منى من أذلّ عبدى المؤمن وليأمن غضبى من أكرم عبدى المؤمن» الكافي، ٢/ ٣٥٠، بحار الأنوار، ٧٢ / ١٤٥ و ١٥٢.
- و عن أبان تغلب، عن أبي جعفر (ع)، قال: «لما أسرى بالنبي (ص) قال: يا رب ما حال المؤمن عندك؟ قال: يا محمد من أهان لى ولياً فقد بارزنى بالمحاربة». الكافي، ٢/ ٣٥٢.
- عن هشام بن سالم قال سمعت أبا عبد الله (ع)، يقول: «قال الله عزّ وجلّ: ليأذن بحرب منى من أذلّ عبدى المؤمن وليأمن غضبى من أكرم عبدى المؤمن». إرشاد القلوب، ١ / ٧٧؛ مشكاة الأنوار / ٣٢٢.
١٢. «قال موسى (ع) في مناجاته: «الهي خلقت آدم بيدك، وإذا سوّيته فنفتخت فيه من روحك و فعلت، و فعلت، فكيف شكرك؟» فقال: «علم أن ذلك منى، فكانت معرفته شكراً». تفسير قرآن كريم «صدرا»، ٣ / ٣٨٨.
١٣. بحار الأنوار ١٤/ ٤١٢-٤١٩؛ تفسير اثنا عشري، ٨ / ١٦ به بعد ذيل آيه شريفه: البرهان في تفسير القرآن، ٣ / ٢١٦-٢٢٥.
١٤. تفسير منسوب به امام عسكري / ٣٠٥.
١٥. ترجمه از استاد نيست. از ترجمه فولادوند انتخاب شد.
١٦. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ١١ / ٥٢٦.
١٧. آيه دوم در مکتوب موجود نيست.
١٨. تفسير كنز الدقائق، ١١ / ٥٢٦.
١٩. الوافي، ٢٦ / ١٥٨.
١. على بن ابراهيم عن ابيه عن القاسم بن محمد عن المنقري عن على بن هاشم بن البريد عن ابيه، قال جاء رجل إلى على بن الحسين (ع) فسأله عن مسائل، فأجاب. ثم عاد ليسأل عن مثلها، فقال على بن الحسين (ع): «مكتوب في الإنجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون ولما تعملوا بما علمتم فإن العلم إذا لم يعمل به لم يزد صاحبه إلا كفرا ولم يزد من الله إلا بعدا». الكافي، ١ / ٤٤ / باب استعمال العلم.
٢. الذريعه «آقابزرگ تهرانی»، ٢٣ / ١٥٠.
٣. منهاج البراعة «الخوانساري»، ١٩ / ٢٨٨؛ شرح نهج البلاغه عن هشام بن سالم قال سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: «قال الله عزّ وجلّ ليأذن بحرب منى من أذى عبدى المؤمن وليأمن غضبى من أكرم عبدى المؤمن» إرشاد القلوب، ١ / ٧٧؛ مشكاة الأنوار / ٣٢٢. ابن أبي الحديد، ٢ / ٢٩٢ / ح ٣٣٩.
٤. بحار الأنوار، ٦٨ / ٢٢١.
٥. ديوان الإمام علي (ع)، ٢٣٦ / الرقم ١٥٨.
٦. الكافي، ٢ / ٣٥٢.
٧. قال جاء أعرابي إلى النبي (ص) وهو يريد بعض غزواته فأخذ بغرز راحلته فقال يا رسول الله (ص) علمني عملاً أدخل به الجنة؟ فقال: «ما أحببت أن يأتيه الناس إليك فأنه إليهم وما كرهت أن يأتيه الناس إليك فلا تأته إليهم خلّ سبيل الراحلة». الكافي، ٢ / ١٤٦.
٨. وقال (ع): «اتق الله بعض التقى وإن قلّ واجعل بينك وبين الله ستراً وإن رقت» نهج البلاغه «عبده»، ٤ / ١٩٠ / قصار ٢٤٠.
- و قال (ع): «أيها الناس اتقوا الله الذي إن قلتم سمع وإن أضرتم علم». نهج البلاغه «عبده»، ٤ / ١٨٢ / قصار ٢٠٠.
٩. المحجة البيضاء، ٣ / ٢١٢؛ «كتاب الحقايق» خلاصه كتاب محجة البيضاء می باشد که دسترسى به آن پیدا نکردیم».

٢٠. مستدرک الوسائل، ١١/٧٣١/ح ١٢٦٤٢.
٢١. الكافي، ٨ / ٨١.
٢٢. وسائل الشيعة، ٧/٢٣.
٢٣. بحار الأنوار، ٥٧/ ٢٢٦.
٢٤. وسائل الشيعة، ٧ / ١٥٠.
٢٥. الكافي، ٢ / ٤٩٨.
٢٦. همام / ٤٩٩.
٢٧. المناقب، ١/٢٨١.
٢٨. الغيبة للنعمان، ١٤١/.
٢٩. بحار الأنوار، ٥٣ / ١٧١.
٣٠. همام، ١٦ / ٢٠٣.
٣١. همام، ٤ / ٢٥.
٣٢. همام، ٩٠ / ١٧٢.
٣٣. تفسير القمي، ٢ / ١٥٠.
٣٤. بحار الأنوار، ١ / ٢٢٥-٢٢٦.
٣٥. وسائل الشيعة، ١٦/١٢٥.
٣٦. الكافي، ٥ / ٥٩.
٣٧. همام / ٥٦.
٣٨. همام / ٥٥.
٣٩. مستدرک الوسائل، ١٢ / ٢٠٧.
٤٠. وسائل الشيعة، ١٦/١٥١.
٤١. همام.
٤٢. الكافي، ٥ / ١٨.
٤٣. مكارم الاخلاق / ٤٥٧.
٤٤. تفسير القمي، ١/١٨٩.
٤٥. تفسير مجمع البيان، ٣ / ٣٩٢.
٤٦. الكافي، ٢ / ٣٩٨.
٤٧. روي عن أبي جعفر وأبي عبد الله (ع) أنهما قالا: «أما والله ما صاموا ولا صلوا ولكنهم أحلوا لهم حراما وحرما عليهم حلالا فاتبعوهم وعبدوهم من حيث لا يشعرون». تفسير مجمع البيان، ٥ / ٣٧.
٤٨. وسائل الشيعة، ٩ / ٩٢٤.
٤٩. تفسير كنز الدقائق، ١٠ / ٤٥٤-٤٥٥.
٥٠. عن أبي عبد الله (ع) - في قول الله - عز وجل -: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَتَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الاحزاب، ٣٣ / ٧٢): قال: هي ولاية أمير المؤمنين (ع). همام / ٤٥٣.
٥١. همام / ٤٥٤.
٥٢. همام / ٤٥٥.
٥٣. مستدرک الوسائل، ١/١٠٠.
٥٤. الكافي، ٢ / ٨٧.
٥٥. عيون أخبار الرضا (ع)، ٢ / ٥٨.
٥٦. نهج البلاغه / ٤٨٣-٤٨٤ / قصار ٩٣.
٥٧. و در روایت: «کنهه تفريق بينه وبين خلقه».
- عيون أخبار الرضا (ع)، ١/١٥١.
٥٨. «... فأسمأوه تعبير. وأفعاله تفهيم وذاته حقيقة وكنهه تفريق بينه وبين خلقه وغيوره تحديد لما سواه...».
- عيون أخبار الرضا (ع)، ١/١٥١.